



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

در جلسه پیش به چند نکته کوتاه در مورد مفهوم شکر اشاره کردیم. در این جلسه با مراجعه به کتب لغت و بعضی روایات، به تأکید نکات جلسه پیش و بیان نکات جدید می‌پردازیم. همان‌طور که قبلاً گفتیم شکر در واقع امری است که ریشه در دل دارد، ولی قوامش به اظهار هم هست؛ یعنی از عناوین قطعیه‌ای است که قوام آن به اظهار و ابراز است.

## تعریف لغوی شکر

### ۱ - مفردات راغب

در مفردات راغب، شکر این‌گونه تعریف شده است:

«الشُّكْرُ: تَصَوُّرُ النِّعْمَةِ وَإِظْهَارُهَا، قِيلَ: وَهُوَ مَقْلُوبٌ عَنِ الشُّكْرِ، أَيْ: الْكَشْفِ وَ يُضَادُّهُ الْكُفْرُ وَ هُوَ: نَسِيَانُ النِّعْمَةِ وَ سَتْرُهَا»

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، در این تعریف هم شکر، همان پذیرش نعمت و قبول نعمت و اظهار آن است. کفران هم فراموشی و پنهان کردن است. این در مفردات است که یک تعبیر قرآنی است، البته مفردات کتاب لغتی است که ضمن اینکه از منابع لغوی استفاده کرده است، به نوعی تحلیل و اجتهاد هم دارد.

### ۲ - کتاب العین

کتاب عین قدیم‌ترین کتاب لغت و معتبرترین آن است که چاپ‌های جدیدی هم دارد که خیلی منظم و منقح چاپ شده است. ترتیب چینش آن فرمول بسیار پیچیده‌ای دارد و به صورت الفبایی ساده نیست و مباحث یک مقدار فرق دارد. در چاپ‌های جدید بر اساس ترتیب الفبایی است. به‌رحال چاپ جدید آن، چاپ خوبی است و از کتب لغاتی است که بایستی به آن توجه ویژه‌ای داشت. در این کتاب، واژه شکر این‌گونه تعریف شده است:



«الشُّكْرُ: عِرْفَانُ الْإِحْسَانِ وَ نَشْرُهُ وَ حَمْدُ مُوَلِيهِ»؛ یعنی نعمت را به انسان بخشید. در این کتاب باز بحث ایزار و ظهور دادن و این‌ها است. باز می‌بینیم همان تعریفی که ما کردیم اینجا هم آمده است.

### ۳ - مجمع البحرين

در مجمع البحرين آمده است:

«الشُّكْرُ: الْإِعْتِرَافُ بِالنِّعْمَةِ» که اعتراف هم به نحوی ابراز آن حال قلبی است.

### ۴ - معجم مقاییس اللغة

در مقاییس که از جمله کتاب‌های معتبر لغت است و هنرش این است که ریشه‌یابی کرده و اصل‌های اولیه را ذکر می‌کند، آمده است:

«الشُّكْرُ: الشِّينُ وَ الْكَافُ وَ الرَّاءُ أَصُولٌ أَرْبَعَةٌ مُتَبَايِنَةٌ بَعِيدَةٌ الْقِيَاسِ. فَالْأَوَّلُ: الشُّكْرُ: الثَّنَاءُ عَلَى الْإِنْسَانِ بِمَعْرُوفٍ يُؤَلِّقُهُ وَ يُقَالُ إِنَّ حَقِيقَةَ وَ الْأَصْلَ الثَّانِي: الْأَمْتَلَاءُ وَ الْغَزْرُ فِي الشَّيْءِ وَ ... وَ الْأَصْلُ الثَّلَاثُ: الشُّكْرُ مِنَ النَّبَاتِ وَ هُوَ الَّذِي يَنْبُتُ مَسَاقُ الشَّجَرَةِ وَ ... وَ الْأَصْلُ الرَّابِعُ: الشُّكْرُ وَ هُوَ النِّكَاحُ وَ ...».

در این کتاب آمده است که شکر، چهار اصل دارد که کاری به آن نداریم. آنچه به بحث ما ارتباط دارد، این است که «الثَّنَاءُ عَلَى الْإِنْسَانِ بِمَعْرُوفٍ يُؤَلِّقُهُ». در اینجا قید انسان هم آورده است. قاعدتاً قید غالبی است. در اینجا همان تعریف ثناء آمده است.

### ۵ - تاج العروس

در تاج العروس هم شکر به «عِرْفَانُ الْإِحْسَانِ وَ نَشْرُهُ» تعریف شده است و لذا این تعریف از شکر بیشتر است و بیشتر هم می‌شود به آن اعتماد نمود.



## تحلیل شکر در تاج العروس

در این کتاب واژه شکر این گونه مورد تحلیل قرار گرفته است:

### تحلیل اول

«الشُّكْرُ مَبْنِيٌّ عَلَى خَمْسِ قَوَاعِدَ: خُضُوعِ الشَّاكِرِ لِلْمَشْكُورِ وَ حُبِّهِ لَهُ وَ اعْتِرَافِهِ بِنِعْمَتِهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ بِهَا وَ أَنْ لَا يَسْتَعْمَلَهَا فِيمَا يَكْرَهُ، هَذِهِ الْخَمْسَةُ هِيَ أَسَاسُ الشُّكْرِ وَ بِنَاؤُهُ عَلَيْهَا، فَإِنَّ عَدَمَ مِنْهَا وَاحِدَةً اخْتَلَّتْ قَاعِدَةٌ مِنْ قَوَاعِدِ الشُّكْرِ».

این یک نوع تحلیلی است که از سوی لغت‌شناس انجام می‌گیرد.

### تحلیل دوم

«هُوَ عُكُوفُ الْقَلْبِ عَلَى مَحَبَّةِ الْمُنْعَمِ وَ الْجَوَاحِرِ عَلَى طَاعَتِهِ وَ جَرِيَانِ اللِّسَانِ بِذِكْرِهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ».

### تحلیل سوم

«الشُّكْرُ قَيْدُ النِّعَمِ الْمَوْجُودَةِ وَ صَيْدُ النِّعَمِ الْمَفْقُودَةِ».

## نکاتی در شکر

در شکر نکاتی منظور است که به آنها می‌پردازیم:



## نکته اول

نکته اول این است که در درون یک نوع پذیرش و شناخت و حالت تمکین نسبت به آن طرف وجود دارد که صرف شناخت هم نیست. در بعضی موارد «عرفانُ الإحسان» دارد. بعضی جاها «تصوُّرُ النعمة» و در بعضی موارد هم «الخشوع» دارد، بنابراین یک رکن درونی دارد که به تعبیر مختلف در لغت آمده است و هرکدام یک گوشه‌ای از آن را گفتند، همه این تعاریف یک رکن را خشوع درونی می‌دانند، منتها بعضی گفتند عرفان، بعضی هم گفتند خشوع، بعضی هم تکیه روی آن جنبه ظاهری و تصور نعمت کرده‌اند که این‌ها درونی است. این سه عنوان درونی است و آن‌ها که در تعریف شکر گفته‌اند که «ثناءُ علی المنعم»، این‌ها در واقع مستلزم آن رکن درونی است.

## تقسیمات تعاریف شکر

از مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت که تعاریف واژه شکر، مجموعاً به چند دسته تقسیم می‌شود:

- ۱ - بعضی تکیه‌شان بر همان اصول درونی است.
  - ۲ - بعضی تکیه‌شان در تعریف مثل عرفان و احسان و خشوع این‌هاست.
  - ۳ - بعضی تکیه‌شان در عنصر برونی است که اعتراف یا ثناء است.
  - ۴ - بعضی هم هر دو را آوردند.
- به نظر می‌آید که این تعاریف، لازم و ملزوم هم دانسته شده‌اند.

## جمع‌بندی

جمع‌بندی این تعاریف این است که شکر، دارای دو عنصر است: درونی و بیرونی. عنصر درونی عرفان و خشوع است که می‌شود گفت خشوع مستلزم عرفان هم هست. عنصر برونی آن هم نوعی ابراز و اظهار است که گاهی به آن اعتراف و یا ثناء و یا نشر گفتند. این‌ها عناوین مختلفی است که اینجا آمده است و گاهی هم مصداقی که ذکر



می‌کنند می‌گویند همان اطاعت است. این‌ها همه نوعی میرزات است. میرز خاصی در آن ملحوظ نیست. همه این‌ها را می‌تواند بگیرد. این دو عنصری که وجود دارد.

## نکته دوم

نکته دیگر که در همه این‌ها واقعاً ملحوظ است و خیلی هم واضح و روشن است، این است که شکر برخلاف حمد و مدح در برابر نعمت است و این را هم در همه تعاریف می‌شود به دست آورد، منتها بعضی گفته‌اند: «عرفانُ الاحسان»، بعضی گفته‌اند: «معرفتُ النعمَةِ» و یا «تصوُّرُ النعمَةِ» که همگی تعبیر مختلفی، در برابر احسان و نعمت هستند.

## نکته سوم

شکر یک عنوان قصدی است. بدون قصد، شکر صدق نمی‌کند و یک نوع خضوع قلبی و تصور در درون مفهوم آن اخذ شده است.

## نکته چهارم

در مفهوم اولیه‌ای که از رکن به دست می‌آید، به صرف تصور نعمت، قاعدتاً ما نباید شکر بگوییم، ولی این مفهوم تعمیم داده شده است، هم در خود لغت اشاره به آن دارند و ظاهراً این هم متأخذ از روایات است که در روایات گفته شده که پذیرش هم نوعی شکر است و می‌گویند شکر، حالت پذیرش قلبی و نگرش اینکه این نعمت از خداست، می‌باشد و ما این را هم شکر می‌دانیم.

## تعمیم شکر در روایات

### روایت اول



امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا».

## روایت دوم

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تِمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

## روایت سوم

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ»

در غالب این روایات و روایات دیگر، شکر به همان معنای لغوی به کار رفته است.

در روایت «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا»، یک نوع تعمیمی است که در شکر، نسبت به لغت داده شده است. در لغاتی که بعدها پدید آمده است و متأثر از فضای روایات است، آمده است که شکر انواعی دارد که به آنها اشاره می کنیم:

## انواع شکر

### ۱ - شکر قلبی

شکر قلبی همان پذیرش نعمت است که متأثر از همین ادبیاتی است که پایه اش در روایات ریخته شده است و الا در کتب لغتی مثل مجمع البحرین ندیدم که بگوید شکر قلبی هم یک نوع شکر است، ولی در کتب لغت بعدی به تدریج مثلاً در تاج العروس دارد که: «شُكْرٌ عَلَى ثَلَاثَةِ الرُّكْنِ؛ الشُّكْرُ بِالْقَلْبِ...».

### ۲ - شکر لسانی

در تاج العروس آمده است: «وَشُكْرٌ بِاللِّسَانِ وَ هُوَ ثَنَاءٌ عَلَى مَنْعِمٍ».



### ۳ - شکر بالجوارح

و شکر بالجوارح که «و هُوَ مِكَافَاةُ النِّعْمَةِ بِقَدْرِ إِسْتِحْقَاقِهِ» است.

#### نتیجه

این تقسیمی که در باب شکر قلب وجود دارد، ولو اینکه جای ظهور هم نرسد. این که روایت واقعاً عنصر اظهاری و ابرازی را از آن جدا می‌کند و یا اینکه رکن درونی را نوعی اظهار گرفته است - با یک تسامحی مثلاً - این خیلی فرق نمی‌کند و یا اصلاً اظهار را کنار می‌گذارد و یا مثلاً می‌گوید خود آن گاهی اظهار نعمت است، بنابراین در روایات یک تعمیم این شکلی داده شده است، بنابراین هر جا شکر بیاید، می‌توانیم بگوییم این شکر هم یک نوع شکر قلبی است؛ چون در روایات این تعمیم شده است. در واقع گویا نوعی حکومت درست می‌شود. قبول نعمت در دین هم نوعی شکر است، پس همه اینکه گفتیم در باب شکر وارد شده این را می‌گیرد.

#### نکته پنجم

این نکته مهم است که ما تعمیم که می‌دهیم، در مورد خدا اگر باشد، این تعمیم درست است، در غیر خدا این تعمیم دیگر وجود ندارد.

### تحلیل شکر در فلسفه و عرفان

تعاریف زیادی از شکر شده است که برخی در حقیقت تحلیل فلسفی و عرفانی از شکر است، مثل:

۱ - «شُكْرُ النِّعْمَةِ أَنْ تَرَى نَفْسَكَ فِيهَا طَفِيلًا».

۲ - «هُوَ إِضَافَةُ النِّعْمِ إِلَى مَوْلَاهَا»

۳ - «الشُّكْرُ رُؤْيَةُ الْمُنْعَمِ لَا رُؤْيَةَ النِّعْمَةِ».

این‌ها تعابیری است که به نوعی در شکر تعمیم داده شده است.



## نکته ششم

نکته دیگر این است که آیا چیزی که ما به عنوان ثمن و یا به عنوان اجرت می‌دهیم، شکر به آن صدق می‌کند، یا نمی‌کند؟

جواب این است که صدق نمی‌کند. این نکته واضحی است و از خود تعریف هم می‌شود آن را درآورد که عرفان الاحسان است، یا نعمت است؛ یعنی همه جا در لغت می‌گویند شکر در برابر احسان و نعمت است، بنابراین آن چیزهایی که از کسی به انسان عائد می‌شود و از اول طی یک عقد و قرارداد بناست چیزی مقابل آن داده بشود، احسان بر آن امر مبذول صادق نیست و لذا ما باید توجه داشته باشیم که گفتیم شکر همیشه در برابر نعمت و یا احسان است. معنای آن این است که اگر جایی شکر احسان نعمت نکند، دیگر شکر نیست. یکی از مصادیقی که منتفی است این است که این احسان و نعمت، همان قراردادها و معاملات است. آن چیزی که من پول می‌دهم تو برو انجام بده. این شکر ظاهراً صادق نیست. از بازار کتاب می‌خرم، پول می‌دهم بر پول دادن من که شکر صادق نیست؛ چون نعمتی و احسانی به من نکرده است.

## نکته هفتم

نکته دیگر این است که اگر یک چیزی فراتر از قرارداد بدهد، آن احسان نعمت است که در واقع چیزی که به او می‌دهیم، شکر نیست. اگر می‌خواهد باید احساس درون را هم او هم اضافه بکند. حتی در هبه معوضه، اینکه کسی چیزی ببخشد، ولی خود هبه قید معوض باشد. این عوض شکر نیست، ولی اگر تبرعاً هبه کند، آن هم به عنوان احسانی که او کرده است، بدون این که انتظار و توقع عوض باشد، به‌هرحال آن چیزهایی که ما به عنوان قرارداد می‌پردازیم صدق شکر نمی‌کند و اگر جایی بخواهد صدق بکند، باید چیزی فراتر از این قرارداد باشد، یا اصلاً قراردادی وجود نداشته باشد. این قراردادی که خود را متعهد کرده است، آن هم از باب لطف، آن احسان علی الاحسان است.





## نکته هشتم

اگر به صورت رایگان درس بگویید، شاید نفعش بیشتر باشد. قوام شکر به این نیست. ممکن است نعمتی که می‌دهد خودش هم دارد از آن بهره‌مند می‌شود. آن نعمت خالصه خداست که بهره‌ای نمی‌برد، ولی دیگران ممکن است از آن بهره هم ببرند. قوام آن به این است که اگر الزام قانونی و حقوقی دارد که کاری انجام می‌دهد، این شکر در مقابل آن نیست. الزام قانونی و قراردادی نیست. منتها مشکلی که ما یک مقدار داریم این است، اگر کسی بر اساس وظیفه شرعی یعنی موظف است از باب ارشاد جاهل که به شما چیزی یاد بدهد و یا نهی از منکر و امریه معروف بکند. امریه معروف و نهی از منکر ایجابی و الزامی، در آن درجات یا آنجا که ارشاد جاهل واجب باشد. از آن طرف چیزی یاد می‌گیرند، از این طرف هم چیزی نمی‌گیرند. مزدی نمی‌گیرد، ولی الزام دارد. این برای من یک احسان است، یا احسان نیست؟

در اینجا انسان به تردید می‌افتد. گاهی الزام حقوقی و قرارداد حقوقی وجود دارد که مقابلش ملزماتی می‌گیرد، در اینجا ظاهراً صدق نمی‌کند، اما در جایی که الزام شرعی دارد که مقابلش اجر اخروی می‌گیرد. اگر استحبایی باشد هم می‌گیرد، اما واجب باشد، آنجا یک مقدار منع و تردید وجود دارد. اگرچه بعید نیست آنجا بگوییم شکر صدق نمی‌کند؛ یعنی نعمت و احسانی به شما نکرده است، بلکه وظیفه‌اش بوده که انجام بدهد.